

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِينَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ  
وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

اذا رايت مولای ذنوبی فزعت و اذا رايت كرمك طمعت، فان عفوت فخير راحم و ان عذبت

فغير ظالم

ای مولای من! وقتی که به ذنوب و گناهانم نگاه می‌کنم متوحش می‌شوم، فزعت یعنی متوحش شدن، فزع یعنی نگرانی شدید که به حد عدم استقرار نفس می‌انجامد، یک وقتی انسان نگران است، از یک مسئله‌ای نگران است که یک قضیه‌ای می‌خواهد بیاید، یک مرضی می‌خواهد بیاید یک بیماری برایش می‌خواهد بیاید، یک مصیبتی می‌خواهد بیاید، در حال ترس است، در حال تشویش است، در حال نگرانی است، فکرش مشغول است کسی می‌خواهد با او حرف بزند می‌گوید حوصله ندارم، حالا جوابت را بعد می‌دهم، حالا بعد به تو خبر می‌دهم، آدم تا می‌خواهد برود دو کلمه با او حرف بزند می‌بیند که فکرش پریشان است و ناراحت است منصرف می‌شود، این را می‌گویند نگرانی، دغدغی خاطر داشتن و فکر مشغول بودن و به یک امر غیرمتوقع منتظر بودن، این را می‌گویند نگرانی. ولی مسئله‌ی فزع و مسئله‌ی متوحش شدن فرق می‌کند، متوحش شدن یعنی به انسان یک مرتبه می‌گویند آقا فلان قضیه اتفاق افتاد، چطور یک مرتبه انسان کنترل خودش را از دست می‌دهد، یک مسئله‌ای که آنچنان بر او ناگوار است که تعادلش را از دست می‌دهد این را می‌گویند فزع، انسان تعادل خودش را از دست می‌دهد، به طور کلی حرکاتش حرکات غیرعادی می‌شود، حرکاتش حرکات

غیرمتعادل می شود.

طوری پریشان می شود که چه بسا اختیار عنان از کف می دهد، دیده شد در بعضی از اوقات وقتی که یک خبر ناگواری به یک فرد می رسد غش می کند و بیهوش می شود، دیده شده که در بعضی از اوقات وقتی که یک خبر بسیار خلاف توقعی به فرد می رسد نصف بدن فلج می شود، شخص دچار سکته می شود، بسته به آن میزان غیرمتوقع بودن و بسته به میزان صلابت و استقامت خود انسان در قبال این پدیده و در قبال این حادثه ای که برای او رخ داده است.



و این هم در افراد متفاوت است، یکی از اشخاص بود، یکی از بزرگان بود، وقتی که خبر فوت مرحوم آقای انصاری را به او دادند یک مرتبه این اصلا افتاد، افتاد زمین و تا آنجایی که من شنیدم حالا درست در نظرم بیاید ظاهرا نصف بدنش تا مدت‌ها بی حرکت بود و بعد تا آخر عمر هم آثارش در صورت و در کیفیت و احوالش مشاهده می شد.

مثلا خبر از دست دادن یک فردی که اینقدر به او تعلق دارد، اینقدر به او وابسته است و اینقدر نسبت به او، البته عرض کردم مسئله به کیفیت نفس هم برمی گردد، خیلی‌ها هم هستند که وقتی یک همچنین مطالبی را می شنوند با هضم و متانت و تمکن با این مسئله برخورد می کنند و یک همچنین مسائلی برایشان رخ نمی دهد، فرع این است.

فرع به معنای متوحش شدن و یک مرتبه در مقابل امری قرار گرفتن که هیچ نسبت به او انسان امیدی ندارد. وقتی که بگویند بچه‌ات فوت کرد تمام شد، دیگر امیدی آن مادر یا آن پدر به برگشت حیات او ندارد ولی اگر بگویند آقا بچه‌ات تصادف کرده و در بیمارستان است و ان شاء الله احتمال بهبودی هست، این اینطور نمی شود، هراسان می شود ناراحت می شود، فوراً پیگیر می شود ولی اینطور این ضربه به این کیفیت به او وارد بشود این کیفیت نیست.

حالا ببینید امام سجاد علیه السلام از چه لغتی برای این مسئله استفاده کرده است، از لغتی استفاده کرده که انگار نه انگار ما یک همچنین مطلبی در ذهن می آوریم ابداً، هفتاد سال هم بکنیم هشتاد سال، اصلاً انگار نه انگار که یک همچنین مطلبی، یک همچنین نکته‌ای، ما در ذهن بیاوریم و به این مسئله توجه کنیم.

می دانیم که امام علیه السلام شوخی نمی کند، و امام در دعاهای خود با کسی مزاح ندارد، و با کسی به مجامله نمی گذارند، وقتی که می آید [و] با خدا صحبت می کند آنچه را که هست با خدا در میان می گذارد نه اینکه بخواهد یک مقداری را کوچک کند، خدایا مخلصت هستیم حالا خب گرچه تو خیلی بزرگوار هستی و ما کوچک هستیم اینها همه به جای خودش محفوظ ولی حالا ما اینطوری می گوئیم که متوحش می شویم از گناهانمان، به طور کلی زیر و رو می شویم از تفکر و تخیل این حالاتمان ولی اینطور هم نیست‌ها! حالا ما گفتیم ولی حالا تو هم خیلی باور نکن، بالاخره ما هم آدم خوبی هستیم، ما هم خیلی کارهای خوب انجام می دهیم و اینها، اینها برای ماست، ما اینطور با خدا صحبت می کنیم، ما خدا را جدی نگره‌تیم و نمی گیریم، ما خدا را شوخی می پنداریم. ما عالم حساب و کتاب را با مزاح می گذرانیم، با غمض عین می گذرانیم، با ان شاء الله می گذرانیم، ان شاء الله اینطور است،

انشاء الله .....



اگر ما بدانیم که حساب و کتاب الهی چه خبر است و چطور مو را از لای ماست می‌کشند بیرون که هزارتا ذره‌بین و میکروسکوپ‌ها هم نمی‌تواند این ذره را تشخیص دهد. امروزه یک دستگاه‌هایی آوردند که بعضی از بیماری‌ها را در همان بدو ظهورش تشخیص می‌دهد، همان ابتدای رشدش می‌خواهد تشخیص بدهد، یک سلول خاطی که می‌خواهد حالا ماههای بعد یا سالهای بعد تبدیل به یک سرطان اپیدمی تمام بدن بشود و همه‌ی بدن را بگیرد همان لحظه‌ی اول آن دستگاه می‌فهمد که بین این سلول و این سلول این تفاوت وجود دارد و این اختلاف ارتفاع بین این دو سلول، حکایت از این است که این سلول سلول خاطی است و می‌خواهد بیاید بالا و رشد کند و بعد به یک خطری تبدیل بشود، همان موقع می‌روند و جلوی‌ش را می‌گیرند، اینقدر. آن دستگاه‌هایی که خدا دارد یک دستگاه‌هایی است از این دقیق‌تر، می‌دانید چه دستگاه‌هایی است؟ یک دستگاهی است که سلول که هنوز شروع نشده، هنوز که رشد پیدا نکرده، هنوز که به مرحله‌ی تکثیر نرسیده، نه! حتی هنوز در نطفه، این سلول وجود دارد قبل از او هم می‌داند این دستگاه که یک همچنین مسئله‌ای سالهای بعد تازه به وجود خواهد آمد! خدا یک همچنین دستگاه‌هایی دارد.

حالا این مسئله را اگر ما متوجه بشویم این مطلب را اگر بفهمیم، واقعا چه تغییر و تحولی در رفتار ما پیدا می‌شود؟ چه تغییری پیدا می‌شود؟ چه تحولی پیدا می‌شود؟ آیا دیگر می‌توانیم همینطور راحت بنشینیم؟ اگر ما واقعا بدانیم که حتی دو سال دیگر یک همچنین سلولی در فلان نقطه‌ی از بدن در فلان نقطه‌ی از کبد، یک همچنین سلولی می‌خواهد پیدا شود اصلا از الان می‌رویم آن نقطه را درمی‌آوریم که دیگر در آنجا زمینه نباشد برای یک همچنین رشد و برای یک همچنین پدیده و مطلبی که در آنجا وجود دارد، اصلا هیچی نیست‌ها، هیچ تابحال با خودمان فکر کردیم؟

در آیه‌ی شریفه نداریم و هم من فزعٍ نه من فزعٍ یومئذٍ؟ نه، **وَهُمْ مِنْ فَرَعٍ یَوْمَئِذٍ اَمْتُونَ** النمل، ۸۹ در روز قیامت آن فزع، این فزعی که امام سجاد علیه السلام در اینجا می‌فرماید اذا رایت مولای ذنوبی فزعت، اگر به ذنوب خودم نگاه کنم و به گناهان خودم نگاه کنم یک همچنین لرزه‌ای بر اندام من خواهد افتاد، فزع گفتیم دیگر معنایش یعنی چی؟ لرزه نه نگرانی، نگرانی خب همه‌مان داریم، بالاخره همه کم و بیش خبر داریم چه دسته گل‌هایی در این ایام به آب دادیم و چه غلطهایی در این مدت کردیم، حالا کم و بیش، کم و زیاد دارد، بالاخره همه‌مان می‌دانیم وقتی که پای اقرار [پیش بیاید]. نصاری را نشنیدید، اینها خلاصه یک اتاق اعتراف دارند، در این کلیساها یک اتاق است می‌آیند می‌نشینند. [اتاق] کیوسک مانندی است و می‌آیند می‌نشینند و این طرف هم جناب کشیش

تشریف



می آورند و شروع می کند به اعتراف کردن، نمی دانم دیروز چی کار کردم، پریروز چه کار کردم، پریشب چه غلطی کردم، دیشب چه ..... حالا دیگر بماند، بنده نمی دانم در آنجا چه بوده؟ ما که یک همچنین مسائل را گذرمان نیفتاده به آنجاها ولی اگر قرار باشد بر اینکه ما هم یک همچنین مسائلی داشته باشیم، آنها می آیند و یک مقدار اعتراف می کنند و یک مقدار هم پول می گیرند و خب خلاصه تصفیه حساب می کنند و آن بنده خدا را پاکش می کنند و او هم با خیال راحت می رود یعنی واقعا هم خیال می کند پاک شده ها، بنده اتفاقا با بعضی از اینها هم که صحبت کردم، در یک جایی بودیم خلاصه یکی از این منازل را مشاهده کردیم وقتی طرف درآمد دیدم خیلی خوشحال است، رفتم کناری نشستم، گفتم بیا کارت دارم، رفتیم نشستیم و نیم ساعتی با او صحبت کردم گفتم خب چی شد؟ خیلی رفتی خوشحال شدی، گفت هیچی پاک شدم دیگر، گفتم خب چقدر ازت سلفید و فلان؟ گفت دویست دلار از من گرفت! آن خدانشناس دویست دلار از این بدبخت گرفته بود و خلاصه دیگر حالا نمی دانم! گفتم مگر تو چی کار کرده بودی که مثلا فرض کنید ....؟ گفت هیچی، آمد به من هم گفت، گفت حالا به تو عیب ندارد؟ گفتم نه بگو عیب ندارد، دو سه تا گفت، گفتم بابا بیست دلار به من می دادی من درست می کردم چرا رفتی دویست دلار به او دادی؟ خلاصه بعد شروع کردیم برایش گفتن و این حرفها، گفتم دیگر از این کارها نکن، برو هر وقت خلاصه از این خطاها کردی اولاً دیگر نکن بعد هم اگر کردی توبه کن خدا می بخشد و پولت را هم بگذار در جیب، برو بابا صفا کن، چی بلند می شوی می آیی می دهی به این افرادی که اینها معلوم نیست خودشان هزار درجه بدتر از خود تو هستند! هزار درجه!

در بعضی از اخبار می خواندیم که فلان کس، یکی از همین افراد که کشیش بوده و فلان، عجیب اینجاست! خیلی باید به خدا پناه ببریم، یکی از کشیش هایی که در امریکا بود اخیرا این از طرف دادگاه مورد تعقیب قرار گرفت، از طرف دادگاه، و جالب اینجاست که در هر شهری که می رفت در آنجا پرونده داشت یعنی فقط یک جا و دو جا نبوده این بی پیر، خلاصه این با این بساط زهد و فلان و وقتی برای مردم صحبت می کرد و موعظه می کرد، افراد های های گریه می کردند، چطوری می شود این قضیه؟ خیلی مسئله مسئله عجیبی است که افرادی که در کنار تو یعنی از نظر تاثیر صحبت، چقدر می شود یک نفر اینقدر شارلاتانه و شیطان گونه و منافقانه با مردم برخورد کند که های های شروع کنند به گریه کردن و بعد بکند آنچه را که هر فرد منحرفی و هر فرد فاسد و فاسقی می تواند آن کار را انجام بدهد.





همینطور مردم گریه می کردند، همینطور مردم اینجوری گریه می کردند و خیلی عجیب بود و وقتی که پرونده اش رو شد افراد باور نمی کردند ا عجب این همان کسی بود که ما در کلیسا آمده بودیم و برای ما صحبت می کرد و اینقدر ما را تحت تاثیر قرار می داد.

این فرعی که در اینجا حضرت می فرمایند اذا رایت مولای ذنوبی فرغت، این اذا رایت فرغت، همان فرعی است که در آیهی شریفه دارد و هُم من فرعِ یومئذِ آمنون، در روز قیامت چه کسانی از دلهره و هراس و تشویش و اضطرابی که بند بند وجود آنها را به لرزه درمی آورد، آن فرع است، و هم من فرع این است، آن فرعی که در روز قیامت انسان سر از قبر برمی دارد و در مقام حساب و کتاب پروردگار ظاهر می شود و جهنم را در مقابل خود به واسطه ی این اعمال مشاهده می کند، دیگر آنجا نگرانی نیست جان من، دیگر آنجا خیال می کنم و اینها نیست، جهنمی است که در کنارش می بیند، و ملائکه ای که منتظر، ملائکه ای که منتظر، بسیار خب حساب و کتابت را که رسیدیم، مو را از ماست بیرون کشیدیم، و نتیجه ی اعمال را کف دستت می گذاریم که نتوانی انکار کنی.

اینجا می توانی جلوی زن و بچه ات یک جور دیگر حرف بزنی با آنچه که در دلت است متفاوت باشد، اینجا می توانی با رفیقت مطالب و حقایق را یک جور پرده پوشی و فلان بکنی و توجیه کنی، آنجا هم می توانی؟ اگر می توانی بسم الله، اگر این قدرت را داری که در آنجا هم بتوانی جلوی ملائکه ی خازن جهنم و آنهایی که به تمام وجود تو از خود تو بیشتر اشراف دارند بگیری، عیب ندارد حالا هر کاری دلت می خواهد در این دنیا بکن مبارکت باشد هیچ هم نگرانی نداشته باش.

اینجا بنده یک کاری انجام می دهم فوقش یک کاری، می بینم ای داد بیداد آقا من در امشب که شب ششم ماه مبارک رمضان سنه ی ۱۴۳۰ هجری قمری در بلده ی طیبه ی قم حرم اهل بیت علیهم السلام مشرف هستم در حین صحبت یک همچین حرفی زدم، ای داد بیداد این حرف خیلی بد است، آقا حرف هم می زنیم می آیند می گویند آقا راستی می دانی چی گفتی امشب؟ می دانی چه حرفی زدی به کی گفتی به کی گفتی؟ گفتم راست می گویی آقا! برو چی شده؟ این صحبت شما را ضبط کردند برو ضبط را بیاور بزن این نوار را خراب کن و پاک کن و اینها را از بین ببر، تمام افرادی که خیلی زور هم داشته باشند خب رفقای که اینجا هستند لابد هر کدامشان دارند صدای ما را می گیرند دیگر، چند نفر را کنار در می گذارم می گویم هر کسی می خواهد برود یک بازرسی حسابی از نوک سرش تا آن ناخن پایش بکنند دقیق! دقیق و دقیق هر چه که به دست می آورند و قابل تفحص است، اینها را بگیرند و از بین ببرند تا هیچ مدرکی، هیچ سندی، به هیچ وجهی از من وجود نداشته باشد.





خب گیرم که در این دنیا ما این کار را کردیم، آن ضبط دوتا ملکی که روی [شانه‌های] ما اینطور که گفتند کوچک که بودیم مادر بزرگ ما خدا رحمتش کند مادر مرحوم آقا همیشه این را می‌گفت که مواظب باش همیشه آن فرشته‌ای که روی شانه‌ی راست است همش بنویسد، اینی که روی شانه‌ی چپ است یک وقتی دست به کاغذ نبرد و از آن زمان، حدود سه سالگی، این حرف در گوشمان هست، که مواظب باشیم آن ملک رقیب و عتید، رقیبی که اعمال حسنه را ثبت می‌کند آن را همیشه به کار بیندازیم آن ملک سمت چپ را بگذاریم همیشه چرت بزند، و خلاصه در حال چرت و فلان و اینها باشد ولی ما به عکس این را همیشه به کار انداختیم مثل فریره، عین فریره این یکی دارد می‌نویسد و این یکی نه تنها چرت زده و خوابش برده، بیهوش شده، اصلا خبر ندارد که خدا این را بر کی موکل کرده، اصلا اعتنا بر این چیزها خب ندارد، خب حالا ان شاء الله خدا مقلب القلوب باشد، مغیر الاحوال باشد، و جا عوض کند! امیدواریم.

آن فزعی که در روز قیامت است آن فزعی است که ملائکه می‌آورند و می‌گویند که ما آمدیم و در دنیا حجت را بر تو تمام کردیم، راه را به تو نشان دادیم، قرآن را به تو ارائه دادیم، ای بیچاره بدبخت که خودت را در این دنیا محروم کردی و به واسطه‌ی دگم بودن و متحجر بودن و چشم به روی حقایق بستن، آمدی و پا روی همه‌ی وقایع گذاشتی و نفس خود را بر یک مسئله متمرکز و متمحض کردی و از سایر مطالبی که خداوند به عنوان عبرت در اختیار تو گذاشته بود غمض عین کردی، چرا؟ چرا فقط این کتاب را خواندی و آن کتاب دیگر را نخواندی؟ چرا این مقاله را خواندی و به دیگران توصیه کردی ولی مقاله‌ی دیگر را نخواندی؟ چرا؟ چرا گفתי که آن کتاب را نخوانید؟ چرا گفתי که آن مقاله را نخوانید؟ چرا؟ از چه ترس داشتی؟ از چه می‌ترسیدی؟ از خودت می‌ترسیدی؟ از آن جهلی که بر خود روا داشته بودی از او می‌ترسیدی؟

مگر آیه‌ی شریفه‌ی قرآن را نخواندی که قرآن همه را دعوت به تدبر و تعقل می‌کند، تدبر و تعقل کی برای انسان حاصل می‌شود؟ وقتی که انسان مطالب متفاوت و مسائل گوناگون را در مرعی و منظر قضاوت عقلانی خود و وجدان و فطرت خود دربیورد آن‌گاه فطرت و وجدان و عقل او از میان آن مطالب مختلف، آن احسن را اختیار کند، این را می‌گویند راه عقلایی، یک مسیر واحد باشد که این را بهش تعقل نمی‌گویند، **فَبَيِّنْ عِبَادِ الزَّمَرِ، ۱۷ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ الزَّمَرِ، ۱۸** دیگر در اینجا معنا ندارد، وقتی که انسان یک نفر فقط در مقابل خود داشته باشد و با یک نفر فقط سروکار داشته باشد، و با یک مطلب فقط ارتباط داشته باشد، پس فیتبعون احسنه چه شد؟ آن کجا رفت؟ فیتبعون

احسنه این



است که انسان مسائل متفاوت را از افراد متفاوت بشنود. مطلبی که اتفاق افتاده از اشخاصی که در این قضیه بودند آنها را بشنود، شما که این مطلب را دیدید برای ما بیان کنید، شما که این قضیه را دیدید در این جریان بودید برای ما توضیح بدهید، شما که با فلان کس بودید از مسائلی که مشاهده کردید برای ما بگویید، آن وقت انسان این مطالب را که جمع‌آوری می‌کند، بر فطرت و وجدان و عقل خودش عرضه می‌دارد، آنچه را که فطرت و وجدان او از میان این مسائل متفاوت و نقل قول‌های مختلف شنیده است، از میان آنها آنی را که به خود نزدیک‌تر می‌بیند اختیار می‌کند، و بعد شخص دوباره پیگیری می‌کند تا به آن نتیجه‌ی مطلوب و یقین برسد این می‌شود چی؟ این می‌شود متابعت احسن.

فبشر عباد الذین یستمعون القول، شما ببینید آیه‌ی قرآن عجیب است، هیچ وقت قرآن نمی‌گوید فقط بلند شوید بیایید به من گوش بدهید و چشمتان را از همه جا ببندید، نمی‌گوید. اگر آیه‌ای هست بیایید بگویید، بله در آیات قرآن داریم این قرآن حق است، این قرآن نور است، فماداً بعد الحق الا الضلال داریم، نمی‌دانم آن مسیر پیامبر مسیر خدا و طی حرکت به سوی خداست داریم، و من یتبع غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه داریم، کسی که غیر از اسلام دینی را [اختیار کند از او قبول می‌شود]، همه‌ی اینها هست ولی همه‌ی اینها را با چشم باز قرآن خواسته است نه کورکورانه، این است قضیه، با چشم باز **وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْإِسْلَامِ دِیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ** آل عمران، ۸۵ با چشم باز، با چشم باز قرآن می‌گوید **فَبَشِّرْ عِبَادِ الزمر، ۱۷ الذّین یسئلمون القول فیبئنون أحسنه** الزمر، ۱۸ نه مثل الاغ، نه مثل حیوان، نه مثل چهارپایان که هر چه در مقابلش علف گذاشتند همان را بخورد، این قرآن اینطور فایده ندارد، این قرآن به این قسم قبول کردن با یک کمترین شبهه و با کمترین ناخنک چی می‌شود؟ از بین می‌رود. یک شبهه کسی بیندازد از بین می‌رود، یک شبهه کسی در این مسائل قرار بدهد شما می‌بینید فرد مفتون می‌شود. کی انسان به آن راهی که می‌رود یقین دارد؟ کی انسان به آن مسیری که انتخاب می‌کند جاذم و قاطع است؟ کی انسان به آن مطالبی که عمل می‌کند پابرجا و محکم است؟ در جایی که مطلب مخالفش را هم ببیند.

این مسئله‌ای که دارد این فرد انجام می‌دهد این است، خدا هم در انسان عقل قرار داده، قلب قرار داده، مغز قرار داده و وجدان قرار داده، حقایقی قرار داده که آن حقائق در شبهات به داد انسان می‌رسد نه در سر سفره‌ی برنج زعفرانی و حلوا، آن حقایقی که در وجدان انسان قرار داده شده، در موقع توقف، در موقع ورود شبهات و فتنه‌ها و در وقت هجوم حوادث است که آن حقائق و آن مسائل فطری که عقل با توجه به آن مسائل فطری و مسائل وجدانی که فطرت الله‌ التی فطر الناس علیها، فطرتی است که خدا



مردم را، نه مسلمان‌ها را و شیعیان را و طیف خاص را، مردم را، فطر الناس علیها، با آن فطرتی که خدا مردم را با آن فطرت خلق کرده است، خدا می‌فرماید وجهه‌ی خود را و دین خود را به سمت آن فطرت متمرکز کن، اگر ما آن فطرت را نداشته باشیم از کجا خدا ما را امر به توجه به سمت او می‌کند؟ خدا که به ما یک همچنین آموزه‌هایی نداده باشد، یک همچنین حقائق را در وجود ما قرار نداده باشد پس دعوت به چی می‌خواهد بکند؟ تو که ندادی به ما، تو که فقط به پیغمبرت دادی، تو که فقط اینها را به ائمه دادی، تو که فقط اینها را به معصومین و اولیاء خدا دادی، تو که فقط این مبانی فطری را، متابعت از صدق را، متابعت از حق را، متابعت از خلوص را، اعمال اخلاص العمل لله را در کار، تو که فقط اینها را به اولیا و به بزرگان و به عرفا دادی به ما ندادی، پس چی چی دعوت می‌کنی که ما به سمت آن فطرت رو بیاوریم و حرکت خود را به سمت آن قرار بدهیم؟ وقتی ما نداریم خب برای چی تو اصلاً ما را دعوت می‌کنی؟ هر وقت به ما دادی خب آن موقع به ما تکلیف کن خب بسیار خب. هر وقت به ما تشخیص صدق دادی تشخیص راستگویی و تشخیص فهمیدن و معرفت حقیقت را دادی، آن موقع ما را دعوت کن **فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِالرَّوْمِ**، ۳۰ بسیار خب در آن موقع ما هم زندگی خود را مرام خود را، گفت و شنود خود را، تعامل با مردم را، مسائل اجتماعی را، داد و ستد با خلق خدا را بر اساس همان داده‌های تو قرار می‌دهیم، تو که به ما یک همچنین تشخیصی ندادی، من دروغ گفتم باکی بر من نیست راست هم گفتم باکی بر من نیست هیچی نیست، به عدالت عمل کردم باک بر من نیست به ظلم عمل کردم باک بر من نیست، این برای انبیاست برای من نیست، این برای اولیاست برای من نیست، این برای عرفاست برای من نیست، این برای عباد صالحین تو است به من چه ارتباط دارد؟ این برای امام سجاد است من چه نقشی می‌توانم در این زمینه داشته باشم؟

خدا می‌گوید نه! این فطرتی را که من به امام سجاد دادم به تو هم دادم، همان را دادم به تو. آن فطرتی را که به پیغمبر دادم و پیغمبر بر اساس آن فطرت با مردم و با افراد و با مشرکین برخورد می‌کرد، عجیب است! در یکی از همین جنگ‌ها بود، پیغمبر رفته بودند کنار، کنار رفته بودند استراحت کنند، یکی از این مشرکین دید، مشرک بود ولی فطرت دارد، چوب نیست، آهن نیست، فولاد نیست، انسان است، انسانی که گرفتار تخیلاتش است، گرفتار هوا و هوشش است، به توحید ایمان نیاورده، به خدا ایمان [ندارد] ولی آدم است، آقا بشر است، آدم است، انسان است، نفس دارد، عقل دارد، قلب دارد، فطرت دارد، از همان چیزهایی که خدا به بندگان مخلص خودش داده به این هم داده خب بیچاره



وضعیتی بوده، در موقعیتی بوده که نتوانسته از این فطرت بهره‌برداری بکند الان موقعیت پیش آمده، پیغمبر رفتند کنار استراحت بکنند، اصلا استراحت بکنند، واقعا این کارها را که وقتی انسان می‌بیند، می‌بیند که خیلی از قافله پرت است، خیلی از قافله پرت است، اصلا ما کجا این آموزه‌های دینی که به ما رسیده کجا! این مسائلی که از بزرگان و لواداران به دست ما رسیده کجا! اصلا ما کجا هستیم؟

یکی از این مشرکین دید عجب! بهترین فرصت پیش آمده، سردهسته‌ی تمام اینها، پیغمبر رفته کنار، نشسته، تخت! زیر درخت گرفته خوابیده برای خودش، انگار نه انگار معرکه‌ای هست، بابا در اینجا دشمن است، اینجا ....، یکی تیر هم می‌زد کار پیغمبر تمام بود، از همان دور هم می‌زد، گفت بلند شویم برویم خلاصه که الان وقتش است، خب چرا این حرف را می‌زند؟ چون فطرتش را به کار نینداخته، فطرتش و آموزه‌هایی که خدا در آن قرار داده به کار نینداخته، باید به کار بیندازد، تو که الان داری می‌روی این مرد را می‌کشی برای چی می‌کشی؟ برای اینکه مخالف است؟ خب چرا اول نرفتی حرفش را بشنوی؟ برو ببین چی دارد می‌گوید؟ باشد، پیغمبر، عیب ندارد مخالف تو، تو مشرک آن هم پیغمبر، او مخالف تو خب تو هم مخالف او، خب این به آن در، تو چرا می‌روی او را می‌کشی؟ این کشتن چرا؟ این خون بر زمین ریختن برای چی؟ چون با تو مخالف است باید بکشی؟ این است؟ خدا این را در انسان قرار داد؟ چون این با تو مخالف است باید خونش را مثل مرغ به زمین بریزی؟ چون مخالف است؟

این آن آموزه‌های الهی است؟ این می‌گوید پیغمبر با من مخالف است بروم و خونش را به زمین بریزم، فطرت به او چه می‌گوید؟ می‌گوید نه! مخالف است که مخالف باشد برو حرفش را بشنو، مطلبش را بشنو، ببین چی می‌خواهد بگوید؟ مرامش چیست؟ مقصدش چیست؟ و بفهم و درک بکن آن موقع تصمیم بگیر که چه باید بکنی؟ آیا باید بکشی یا باید ولش کنی یا باید چی کار کنی؟ نه اینکه صرفا با تو مخالف است. آمد سراغ پیغمبر شمشیر هم کشیده از غلاف بیرون که حتی موقعی که از غلاف می‌خواهد شمشیر را بیرون بکشد پیغمبر یک وقت از خواب بیدار نشود نقشه‌اش [خراب] بشود، نه! قشنگ آماده، دارم می‌آیم‌ها، دارم می‌آیم سراغ پیغمبر هیچ کس هم نیست، آمد بالای سر پیغمبر ایستاد، یک مرتبه پایش خورد به یک سنگی پیغمبر سرشان را بلند کردند دیدند یک مشرک با شمشیر بالای سرشان است، خب این یعنی چی؟ یعنی تمام دیگر، اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان رسول الله دیگر، آنجا باید پیغمبر بگوید انا، وقتی شهادتین می‌گوید پیغمبر می‌گوید من هستم دیگر، حضرت

فرمودند آقا چیه؟ چی می خواهی؟ هیچی آمدم دیگر قائله را تمام کنم، آمدم دیگر تمام این بساط و این چیزهایی که



کردی همه را تمام کنم، خب می‌خواهی بکن، هر کاری دلت می‌خواهد، گفت‌ها! حالا یک سوال از تو می‌کنم بعد آن وقت می‌رویم سراغ اصل مطلب، بگو ببینم یا محمد! اسم آورد، کی می‌تواند تو را از دست من نجات بدهد؟ کی می‌تواند نجات بدهد؟ اینجا من خیال می‌کنم خدا به دادش رسیده بوده، بالاخره وقتی که یک شخصی بیاید یک کاری انجام بدهد یک دفعه می‌زند و تمام می‌کند، اینی که ایستاد، اینی که ایستاد و این سوال را کرد یک دستی، یک عنایتی، یک لطف خفی شامل حالش شده و او را اصلاً به این پرسش وادار کرده است.

گفته حالا یک سوال از او بکنیم دیر که نمی‌شود، این کنار است و آن لشگریانش هم همه آن طرف هستند و خب هنوز خیلی وقت داریم تا بخواهند به ما برسند بابا! ما از قضیه هم گذشتیم و دور شدیم و رفتیم، فطرت در اینجا آمد یک تلنگری به او زد که این الان فردی است مظلوم، خوابیده، بی‌سلاح، بی‌دفاع، ببینید! در مشرک هم اینها وجود دارد فقط در ما نیست، خب ما هم مشرک هستیم، در پیغمبران و معصومین و فلان، حالا خودمان را اینقدر بالا بردیم از مشرکین، یک روزی روز قیامتی می‌شود، روز قیامتی هم داریم، روز نیمه‌ی شعبان عرض کردم خدمتتان اگر یاد رفقا باشد یک روزی می‌آید ان شاء الله ما زمان ظهور حضرت را درک بکنیم، یک روزی می‌آید، همین بی‌حجاب‌ها، همین بی‌نمازها، همین‌هایی که ما اینها را منحرف می‌بینیم همینهایی که ما اینها را بی‌دین می‌بینیم، با آن صفایی که دارند، با آن تعقلی که دارند، و در آن وضعیتی قرار گرفتند که مطالب از دست آنها به دور بوده، جو آنها را به این صورت درآورده، شرائط زندگی آنها را به این شکل درآورده که نتوانستند به آن وظیفه‌ی دینی و تکلیف الهی عمل کنند، مطالبی را که در دور و بر خود دیده‌اند یکی از علل مهم برای این مسائل و اینها بوده، اینها با آن صفایی که دارند و با آن خلوصی که دارند، ما اینها را در کنار امام زمان علیه السلام مشاهده خواهیم کرد، همین‌ها را، و آنهايي که دم از دین و دیانت و شریعت و پیروی از آئین رسول خدا می‌زنند و مکتب اهل بیت، با هزار سالوس و دروغ و ریا و کذب و خیانت و جنایت، آنها را در صف مقابل که منتظر برای فرود آمدن ذوالفقار امام زمان علیه السلام بر فرقشان هست، آنها را مشاهده خواهیم کرد، کار خدا کار من و شما نیست. قضاوتی که خدا می‌کند، قضاوتی که امام زمان می‌کند قضاوت قضاوت من و شما نیست.

و من در اینجا مطالبی از بزرگان سراغ دارم که هنوز نگفتم و هنوز شرایط گفتنش حاصل نشده است که چه در آن عوالم غیب می‌گذرد و چه مسائلی وجود دارد، چه مطالبی وجود دارد، یک دفعه آدم نگاه می‌کند اا عجب! این آقا که اینقدر ادعای قدس و تقوا و ظاهر و کذا و کذا داشت که ما



به سرش

قسم می خوردیم! به سرش قسم می خوردیم، نمی دانم اصلا او را تالی تلو عصمت ...! یک قضیه بگویم به شما، شنیدم از مرحوم در همین کتاب اخیری که احتمالا شاید تا مدتی دیگر خدمت رفقا برسد ذکر کردم خودم شنیدم از مرحوم آیت الله شهید، خدا رحمتشان کند خیلی مرد خوبی بود، مرحوم آقای مطهری رحمت الله علیه، در یکی از آن جلساتی که ایشان منزل مرحوم والد می آمدند، خدا بیامرزد ایشان را، من نشسته بودم در آنجا، خودم شنیدم از ایشان که ایشان نقل می کردند از مرحوم آیت الله آقای آسید احمد خوانساری که بسیار مرد بزرگی بود، همین مرحوم آقای خوانساری رحمت الله علیه از مراجع بزرگ و در طهران بود ایشان، در همان مسجد بازار طهران نماز می خواند و بسیار مرد باتقوایی بود و بسیار بسیار مرد باتقوایی بود، عبارتی که من یکی از این جلسات که خدمت مرحوم آقای خوانساری رسیدم این بود که ایشان به من فرمودند والد معظم شما از مفاخر عالم تشیع است، این عبارت یک مرجع تقلید مثل مرحوم آیت الله خوانساری بود که یک مسئله ای پیش آمده بود که بنده با ایشان صحبت می کردم، در واقع یک بحث فقهی بود که انجام دادم و بعد ایشان خیلی مبتهج شده بودند از این مطلب، برایشان خیلی تازگی داشت گفتند شما این را از کجا؟ گفتم من این را از ایشان استفاده کردم و از مطالب ایشان، بعد ایشان این مطلب را فرمودند.

مرحوم آقای مطهری رحمة الله علیه فرمودند من شنیدم از مرحوم آسید احمد خوانساری آن موقع هنوز [آقای خوانساری] حیات داشتند، آقای خوانساری بعد از انقلاب فوت کردند چند سال پیش بود که به رحمت خدا رفتند که یکی از افراد و اعظامی که ما او را تالی تلو معصوم می دانستیم، بنده این را در این کتاب نیاوردم تالی تلو را، ولی در اینجا می گویم به شما، ما او را تالی تلو معصوم می دانستیم، این فرد را مرحوم آیت الله آقا شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی رحمة الله علیه که چشم برزخی او باز بود و افراد را به صورت برزخی می دید، مرحوم آقا شیخ حسنعلی نخودکی که خیلی احوالاتش معروف است و کتاب هم از ایشان نوشته شده، مرحوم آیت الله آقا شیخ حسنعلی نخودکی به ما می فرمود من این را به شکل خوک می بینم.

ناقل مرحوم آقای مطهری، از قول مرحوم آیت الله سلسله سندش هم به شما بگویم حالا البته در بنده همه جور احتمال کذب می رود، احتمال کذب و نفاق و سایر آنچه را که زینده ی حقیر است، حالا این هم به عنوان یک احتمال دیگر، از این به بعدش را حالا شما در نظر بگیرید که بنده حتی از پدرم هم نشنیدم بلاواسطه از مرحوم آیت الله شهید مرحوم مطهری رحمة الله علیه شنیدم خدا رحمتشان کند واقعا ایشان مرد بزرگی بود دیگر، بسیار، ای کاش مانند اینها وجود داشتند ای کاش ای

کاش. ای کاش

مانند اینها بودند و از برکات آنها و از آثار آنها همه بهره‌مند می‌شدند و همه متمتع می‌شدند  
سلسله سند مرحوم آیت الله آقای مطهری، مرحوم آیت الله سید احمد خوانساری و از ناقل که مرحوم  
آیت الله آقای شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی.

این دنیا این است آقا جان، ولی آن دنیا چیست؟ آن دنیا همانی که آقای شیخ حسنعلی دارد  
می‌بیند، آن آن است، این دنیا، ظاهرش چون ابوذر و سلمان بود، این دنیا، آن طرف، باطنش بگویند  
همچون ابوسفیان بود، این طرف، ظاهرش چون گور کافر پرهلل، اینی که ما داریم می‌بینیم، آخه این  
کفار و مشرکین و اینها، این نصاری به خصوص، به مقبره‌شان خیلی می‌رسند، خیلی، نمی‌دانم تابوتشان  
باید چه باشد در چه مسائلی باشد و چی باشد، اصلا یک تابوتی که برای بعضی از همینها در نظر  
می‌گیرند اصلا صدها هزار دلار می‌گویند قیمت یک تابوتی است که در آن می‌گذارند، من در یک جا  
می‌خواندم، در یک مقاله‌ای می‌خواندم که بعضی از مقبره‌هایی که در بعضی از شهرها هست در اروپا،  
در همان مقبره‌ی روم، بعضی از مقبره‌هایشان میلیون‌ها دلار ارزش دارد، میلیون‌ها دلار! برای چی؟ برای  
مرده‌ای که ....، خب شخص ثروتمند است و فلان است و یک همچنین پولی را خب کجا خرج بکند؟  
فرض بکنید که اینها ....! اینها برای انانیت نفس است‌ها، که حتی برای بعد از مرگش هم حاضر نیست  
که سر به توحید بسپارد و به عبودیت بسپارد، می‌خواهد همین انانیتی که در این دنیا با خودش داشت  
آن انانیت را و آن حفظ شخصیت ظاهری و اعتباری را در آن طرف هم داشته باشد، غافل از اینکه آن  
طرف این خبرها نیست.

ظاهرش چون گور کافر پرهلل، آن طرف قضیه چی؟ باطنش قهر خدای عز و جل، آن طرف  
قضیه است. چرا این کار را نکردیم؟ ما که در این دنیا به تو فهم دادیم، ما که در این دنیا به تو عقل  
دادیم، چرا آمدی روی حقایق را پوشاندی؟ برای چی؟ این مطلب را از این می‌شنیدی از آن هم می‌رفتی  
می‌شنیدی، اینطور نبوده که بیایی بگویی فقط همین و غیر از این، آن نیست، اینطور نبوده‌ها، حالا بیا  
در این دنیا نگاه کن به این جهنم نگاه کن، به این زفیر و شهيقش که می‌رود بالا این آتش و می‌آید پایین  
و هل من مزیدش تمام وجود تو را به رعشه انداخته و داری با تمام وجودت آن سوزی را که نصیبت  
خواهد شد احساس می‌کنی! حالا بیا ببین، حالا بیا ببین چه کردی؟ بیا ببین که چه بر سر خودت  
آوردی؟

این حالتی را که برای این فرد هنگام مشاهده‌ی این موقعیت دست می‌دهد این حالت را  
می‌گویند فرع یومئذ، و هم من فرع آمنون یعنی از این مسئله، از این وحشت، از این اضطراب، از این

لرزه بر اندام

افتادن و تمام وجود را لرزه گرفتن، این افرادی که ایمان آوردند و عملشان را برای خدا انجام دادند، اینها کسانی هستند که این اولیا خدا دیگر از این فرع آمن هستند، مامون هستند.

حالا ببینیم امام سجاد که می‌فرماید اذا رایت مولای ذنوبی فزعت حضرت چه می‌خواهد بفرماید؟ عرض می‌کند به پیشگاه ربوبی، ای مولای من! وقتی که نگاه می‌کنم و به گناهان خودم توجه می‌کنم، آن فرعی را که در روز قیامت تو نصیب افراد بزهکار خواهی کرد و افراد فاسقی که در این دنیا بودند، من این حالت برایم دست می‌دهد! ما واقعا این مطلب را می‌فهمیم؟ واقعا تابحال به خودمان فکر کردیم؟ اذا رایت مولای ذنوبی فزعت وقتی که گناهانم را ببینم، می‌بینم حالت فرع برای من پیدا می‌شود، رعشه بر اندام من می‌افتد با این وضع و با این موقعیت، این چه حالتی است که برای امام سجاد پیدا می‌شود؟ این چه حالتی است؟ امشب دیگر خیال نمی‌کنم بتوانیم به این مسئله برسیم، اگر خدا توفیق داد ان شاء الله شب بعد به این مسئله می‌پردازیم که این حالتی که امام سجاد علیه السلام دارد و ندارد، امام سجاد علیه السلام، بالاخره ببینید آقا جان! مسئله دو دو تا چهار تا است، ما که با خدا شوخی نداریم، یا چراغ الان در اینجا روشن است یا خاموش است، من بیایم بگویم که چراغ در اینجا خاموش است و ای داد برق وجود ندارد، خب این غلط است، الان برق هست و چراغ هم روشن است دیگر، کی من می‌توانم بگویم برق نیست و خاموشی است و فلان؟ آن وقتی که خب تاریک باشد و هر چی ما این کلید را فشار بدهیم می‌بینیم روشن نمی‌شود آن وقت می‌گوییم چراغ خراب است و یا برق نیست.

امام سجادی که یک ترک اولی از او معنا ندارد، ترک اولی گفتن اصلا نسبت به امام سجاد هیچی، نسبت به اولیاء خدا هم قبیح است، یک وقت در خدمت مرحوم آقا رضوان الله علیه بودیم، رفته بودیم خدا رحمت کند مرحوم آیت الله آقا شیخ حسن نوری همدانی، خدا رحمتشان کند بسیار مرد خوبی بود و مرد بزرگی بود، مرد با اخلاصی بود، پیدا بود، از حرکات و سکناتش اخلاص پیدا بود، و بالاخره هم در راه تبلیغ از این دنیا رحلت کرد داشت می‌رفت تبلیغ برای ماه رمضان، که در راه تصادف می‌کند و به رحمت خدا می‌رود، خدا رحمتش کند، ایشان بسیار مرد بزرگ و مرد با اخلاصی بود

رفته بودیم منزل یکی از معاریف و از علمای بزرگ که الان هم حیات دارد، از نقطه‌ی نظر علمیت و از نقطه‌ی نظر اجتهاد و از نقطه نظر معروفیت بسیار فرد معروف و از شاگردان بسیار مبرز مرحوم علامه طباطبایی است، رفته بودیم منزل ایشان به یک مناسبتی، صحبت مرحوم علامه‌ی طباطبایی

پیش آمد در آن مجلس، تعریفی که ایشان از علامه‌ی طباطبایی کرد این بود، درباره ایشان چه بگوییم؟ فردی که یک ترک اولایی عین عبارت است نه در خلوت نه در جلوت از ایشان مشاهده نمی‌شود. خب

تعریف خوبی است، یعنی تعریفی است که ....، ترک اولی می‌دانید یعنی چی؟ یعنی فرض بکنید که اگر ما احکام الهی را به تکالیف خمسہ تقسیم کنیم خب یکیش واجبات است خب باید انجام داد، محرمانش هم که خب کتک و از این حرفها و اینها دارد دیگر، مکروهش را اگر انجام بدهیم کتکمان نمی‌زنند ولی از خیلی از فیوضات محروم مان می‌کنند، مستحب را انجام بدهیم خب نعمات و خیرات و برکاتی می‌رسد یک عده از چیزهایی داریم که مباح است، یعنی طرفینش مساوی است، تفاوت نمی‌کند، نه ثواب به آدم می‌دهند نه عقاب نصیب انسان می‌کنند، یکی از مطالب که مافوق این تکالیف خمسہ است مسئله‌ی اولویت است، اینی که یک امری بر امر دیگر اولویت داشته باشد که آن از مرتبه‌ی استحباب یک قدری دقیق‌تر و رقیق‌تر و ظریف‌تر است، و انسان می‌تواند انجام بدهد و ندهد، منتهی آن [قسمی] را که نگاه کند ببیند رضایت مولا در کدام طرف بیشتر است نسبت به آن انجام بدهد، خب کسی که به یک همچنین مرتبه‌ای برسد تبعا از این مراتب تکالیف گذشته و به یک مقامی رسیده که وجود او اصلا خلاف رضای پروردگار را نمی‌طلبد و قبول نمی‌کند، این تعریف تعریف بسیار مهمی باید باشد، اتفاقا.

ما که آمدیم بیرون در همان کوچه‌ای که حرکت می‌کردیم مرحوم آقا رو کردند به من، آهسته فرمودند که این چه تعریفی است که ما راجع به علامه‌ی طباطبایی باید بکنیم؟ آن زمان علامه‌ی طباطبایی حیات داشتند، زمان زمان سابق بود همان زمان شاه، این قضیه آن زمان اتفاق افتاد، در آن موقع سن من در حدود



هفده هجده سالگی بوده که بیان می‌کنم، علامه‌ی طباطبایی اصلا از ترک اولی و این حرفها گذشته بود، ترک اولی کجا و علامه‌ی طباطبایی کجا؟ این تعبیر تعبیری نیست که انسان بخواهد با آن یک همچنین شخصی را مورد مدح و منقبت قرار بدهد. ببینید اصلا در یک همچین وضعیتی، ایشان می‌گویند که اصلا صحبت از یک همچین ترک اولایی اصلا این برای افراد بزرگان است و علامه‌ی طباطبایی از این مراتب اصلا بالاتر است، آن وقت جایی که والد ما اتصاف به ترک اولی را زینده‌ی علامه‌ی طباطبایی نمی‌داند امام معصوم و مطهر بالاطلاق و مرتبه‌ی عصمت کامله‌ی مطلقه، آن امام معصوم چی کار کرده که آخر می‌گوید اذرایت مولای ذنوبی فزعت؟ مولای من، اگر من نظر به گناهانم بکنم به وحشت می‌افتم و همینطور می‌گویم و اشک از چشمانش سرازیر می‌شود، نه اینکه پشت دوربین گریه کند، نه آقا جان! آن زمان دوربین نبود، آن زمان از این ضبطها و از این حرفها نبود، امام سجاد این گریه‌ها را در خلوت و ظلمت‌های شب، تنها می‌کرد، و کسی نمی‌شنید. این چه حالتی برای امام علیه السلام باید باشد، فردی که جایی مثل علامه‌ی طباطبایی نباید او را متصف به ترک اولی کرد! آن وقت امام علیه السلام به این نحو بخواهد بگوید که خدایا وقتی که من نگاه به ذنوبم بکنم رعشه در اندامم

می‌افتد، معنای فزعت<sup>۱</sup> این بود دیگر، نه اینکه می‌ترسم نه اینکه نگران هستم، رعشه بر اندامم می‌افتد، وقتی که ببینم چه گناہانی از من سر زده، و اذا رایت کرمک طمعت، و وقتی در مقابل، چشمم به کرم تو بیفتد یک مرتبه حالت انبساط در من پیدا می‌شود، حالت ابتهاج پیدا می‌شود، آخ راحت شدم، ای وای خدایا اگر این کرم تو نبود من چه می‌کردم؟ و با چه وضعیتی برخوردار می‌کردم؟

خب امشب شب اول بود و زیاد هم صحبت کردیم هم شب اول بود و بنده هم امید به این توفیق خدمت رفقا رسیدن را نداشتم به خاطر حالات خودم، دیگر آمدیم و علی الله گفتیم می‌رویم هر چی خودش آمد، ما هم آمدیم اینها آمد، حالا دیگر خوب بود یا بد، دیگر خودتان به بزرگواری خودتان ان شاء الله که عفو می‌فرماید.

اللهم صل علی محمد و آل محمد